

# پازلی با چهارده قطعه ناتمام

عرفان نظراهماری

دویدم و دویدم تا چهارده معصوم

سروده: محمدکاظم مزینانی

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۰

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

بها: ۲۰۰ تومان



ایران، روایت ویژه‌ای از آن وجود دارد<sup>۱</sup>». یکی از ویژگی‌های اساسی ترانه - مثل، فراهم آوردن فضایی دراماتیک است که به کودک، اجازه می‌دهد که خودش را در کنشی متقابل با اجزای ترانه قرار دهد. کودک با قرار گرفتن در فضای آن، خود، بخشی از دنیای مثل می‌شود. از این روست که معروف‌ترین ترانه - مثل‌ها، بر اساس کنش دوگانه بده - بستان، شکل می‌گیرد:

دویدم و دویدم  
 سر کوهی رسیدم  
 دو تا خاتونی دیدم  
 یکیش به من نون داد  
 یکیش به من آب داد  
 نونو خودم خوردم  
 آیدو دادم به صحرا  
 صحرا به من علف داد  
 علفو دادم به بز  
 بز به من شیر داد  
 شیرو دادم به بقال  
 بقال به من مویز داد  
 مویز و دادم به آقا  
 آقا به من دعا داد  
 دعارو بستم به بازوم  
 خدا به من شفا داد

«دویدم و دویدم تا چهارده معصوم»، عنوان کتابی است، سروده محمدکاظم مزینانی، برای گروه سنی الف - ب که در زمستان ۱۳۸۰، از سوی انتشارات منادی تربیت، منتشر شده است. این کتاب، شامل چهارده مثل - ترانه است که از «دویدم و دویدم تا حضرت محمد(ص)» شروع می‌شود و با «امام زمان(عج)» به پایان می‌رسد. به جاست که از دو زاویه به این مجموعه نگاه شود؛ ابتدا به لحاظ ساختار مثل - ترانه‌ای و همخوانی‌اش با مؤلفه‌های این نوع از ادبیات کودک و بعد به لحاظ معنایی و تصویری و همسویی‌اش با فضای ذهنی کودک.

\*\*\*

در کتاب تاریخ ادبیات کودکان در ایران، در تعریف مثل و مثل - ترانه، آمده است: «از گونه‌های رایج و بسیار ارزشمند ادبیات کودکان، مثل‌ها و ترانه - مثل‌ها هستند که شعر و روایت داستانی را به یکدیگر پیوند می‌دهند. بخشی از شعر کودک امروز، ادامه منطقی و تاریخی همین ترانه - مثل‌های آهنگین است. به طور کلی، یکی از روش‌های شناخت مثل و افسانه، نقش برجسته عناصر بازی در ساختار مثل است. آمیختگی ادبیات با بازی در مثل و همچنین ساختار کوتاه و آهنگین آن، نشانه آن است که مثل‌ها برای گروه سنی خردسالان بوده است و در گام بعد، کودکان با افسانه‌ها آشنا می‌شده‌اند. «دویدم و دویدم»، از بنام‌ترین مثل‌های فارسی است که در هر گوشه از

\* محمدی و قایینی، تاریخ ادبیات کودکان ایران، فصل هفت.

تکته قابل توجه در مثلها، زنجیره داستانی موجود در آنهاست و این که ماجرای از آغاز تا انجام، دنبال می شود. هم چنین، هر پاره مثل، ادامه منطقی پاره پیش از خود است و کودک، در جست و جوی پاره بعدی، مثل را دنبال می کند. اما در مثل های کتاب «دویدم و دویدم تا چهارده معصوم»، ماجرای دنبال نمی شود و هر مثل، تصویری از یک لحظه است.

قطعه ای کنده شده از یک داستان که کودک، پس و پیش آن را نمی داند و در بسیاری موارد، حتی به چرایی رفتارها و رابطه ها هم پی نمی برد:

دویدم و دویدم  
 به ایوانی رسیدم  
 چند تا زن  
 یک دفعه جیغ کشیدند  
 دو تا مرد  
 توی حیاط دویدند  
 ناگهان  
 یک در چوبی وا شد  
 اتاق هم  
 پُر از سر و صدا شد  
 آسمان  
 خندید و بارون آمد  
 از اتاق  
 خورشیدی بیرون آمد  
 چه نوری!  
 فرشته یا پری بود  
 او که بود؟  
 امام عسگری بود

تا امام حسن عسگری (ع)

کودک، روابط علت و معلولی بین اجزای این مثل را نمی فهمد و نمی داند چرا زن ها یک دفعه جیغ کشیدند؟ چرا مردها توی حیاط دویدند و چرا با این اوضاع، آسمان خندید و باران آمد؟  
 از مؤلفه های دیگر مثل - ترانه ها، تکرار کنش ها

در این مثل، کودک وارد داستان می شود و با انجام سلسله کارهایی، در شکل گیری مثل مشارکت می کند و با سهیم شدن در آن، به کاراکتری فعال بدل می شود. او خود یکی از عناصر اصلی قصه است، نه فقط خواننده آن.

اما در «دویدم و دویدم تا چهارده معصوم (ع)»، کودک می دود و به نزدیکی تابلویی می رسد، اما پس از آن، اجازه ورود ندارد؛ چون بقیه قصه فقط روایت می شود و کودک در هیچ جای آن، مشارکت و سهمی ندارد:

دویدم و دویدم  
 به فاطمه رسیدم  
 خسته بود  
 کنار آسیاب بود  
 چه عطری!  
 بوی گل و گلاب بود  
 گل می ریخت  
 انگاری از نگاهش  
 خنده داشت  
 صورت مثل ماهش  
 به دستاش  
 هیچی النگو نداشت  
 تو صندوق  
 لباس های نو نداشت  
 ناگهان  
 زنجیر در صدا کرد  
 چه خوشحال  
 دوید و در را وا کرد  
 به خورشید  
 میان درگاه او مد  
 غروب بود  
 شوهر آن ماه او مد

نقش کودک، فقط دویدن است و پس از آن، تنها در حد یک تماشایی باقی می ماند.

در کتاب «دویدم و دویدم تا چهارده معصوم»، در بسیاری موارد، تشبیهات و استعارات، مناسب مخاطب خردسال نیست و با پیچیدگی‌هایی که دارد، قطعاً برای ذهن ناآموخته کودک دشوار خواهد بود.

و آواهاست که به کودک کمک می‌کند تا با فضای مثل مأنوس شود و بتواند کنش‌ها و آواها را پیش‌بینی کند و به استقبال ادامه ماجرا برود. در مثل‌های این کتاب، به غیر از عبارت «دویدم و دویدم» و کنش دویدن و رسیدن، تکرار دیگری نمی‌بینم.

بهره‌گیری از اشیا، لوازم و موجودات آشنا و نزدیک به محیط زندگی کودک، در باورپذیری و فهم مثل به او کمک می‌کند. از این روست که در ترانه - مثل‌های به جا مانده و معروف، شاهد حضور حیوانات خانگی و پیشه‌های متداول آن روزگار هستیم، اما در «دویدم و دویدم تا چهارده معصوم»، فضاسازی‌ها و لوازم و اشیا برای کودک امروزی، آشنا و ملموس نیست:

بیابان از گل و بوته پر بود  
توی آن  
قطار قطار شتر بود

تا حضرت محمد(ص)

به فاطمه رسیدم  
خسته بود  
کنار آسیاب بود

تا حضرت فاطمه(س)

ناگهان  
زنجیر در صدا کرد  
چه خوشحال  
دوید و در را وا کرد

تا حضرت فاطمه(س)

آن بالا  
صورت گرد ماه بود  
این پایین  
امام کنار چاه بود

تا امام حسن(ع)

بچه‌ای  
تشنه بود و شیر می‌خورد  
پشت هم  
به خیمه‌ها تیر می‌خورد  
آن طرف  
نیزه بود و سپر بود  
این طرف  
فرشته بود و پَر بود

تا امام حسین(ع)

سرگرم‌کنندگی و شادی‌آفرینی، از الزامات یک ترانه - مثل است. ترانه - مثل‌ها از نیروی زندگی، تلاش، کار، کنش، بازی و هیاهو سرشارند، اما در مثل‌های این مجموعه، حرف از غم و غصه و اشک و خستگی و مرگ، زندان و خشونت است. استفاده از کلماتی مثل شب، سیاه، غروب، آه، اشک، گریه، غصه، کهنه، پینه، چاه، خراب، خشکسالی، تشنه، تنها، زندان، سوت و کور، قفل، بند، تیر، نیزه، سپر، تیغ، جیغ، شکارچی، صیاد، خون و چاقو، به ساخت فضایی غم‌آلود کمک می‌کند:

کفش او  
کهنه بود و پینه داشت

غصه‌ها

امام توی سینه داشت

ناگهان

به آسمان نگاه کرد

آه کشید

سرش رو توی چاه کرد

اشک او

توی دل چاه چکید

چه اشکی

از صورت ماه چکید

تا امام علی(ع)

شمع ماه

آهی کشید و آب شد

آسمان

روی سرش خراب شد

تا امام حسن(ع)

خون می ریخت

از آسمان میدان

امام رفت

تنها میان میدان

چند تا مرد

به روی او تیغ زدند

ناگهان

فرشته‌ها جیغ زدند

تا امام حسین(ع)

چند تا زن

یک دفعه جیغ کشیدند

دو تا مرد

توی حیاط دویدند

تا امام حسن عسکری(ع)

دویدم و دویدم

به زندانی رسیدم

بزرگ بود

زنجیر و قفل و بند داشت

دور تا دور

دیوارهای بلند داشت

تا امام موسی کاظم(ع)

دویدم و دویدم

به یک درخت رسیدم

تشنه بود

تشنه خشکسالی بود

لانه داشت

لانه او خالی بود

آسمان چکه‌ای باران نداشت

آن درخت

خشکیده بود، جان نداشت

تا امام علی نقی(ع)

دویدم و دویدم

به جاده‌ای رسیدم

جاده رفت

رفت و منو جا گذاشت

توی دشت

تنهای تنها گذاشت

غروب شد

خورشید از آن‌جا دور شد

بیابان

خاموش و سوت و کور شد

تا امام زمان(عج)

\*\*\*

کیانوش، در کتاب شعر کودک در ایران،

می‌گوید: «برای بزرگ‌ها که در شعر، غموض و

ابهام را در حدی مطلوب می‌جویند، بسیاری از

صنایع شعری بر لذتی که از شعر می‌خواهند،

می‌افزاید. اما کودکان، هنوز به آن مرحله از

تجربه‌های انتزاعی نرسیده‌اند که بتوانند به

آسانی، ارتباط بین محسوسات و معقولات را

دریابند و زیبایی‌های پیچیده صنایع شعری را

بشناسند و کمال شعر را در وجود آن‌ها بیابند.

درست است که صنایع شعری نیز هم‌چون نفس

شعر، تکیه بر تخیل دارند، اما تخیل در کودک، بر

مبنایی مادی و حسی است و اجزای متخیلات او را

محسوسات تشکیل می‌دهند.»

و در ادامه، به نقل از می‌هیل آربوتنات، می‌گوید:

«صنایع بدیعی در شعر، کودکان را گیج می‌کند» و

می‌افزاید که ذهن ساده کودک، بسیاری از صنایع

بدیعی را در نمی‌یابد و تعبیرش از آن‌ها نادرست

در می‌آید.\*

بر این مبنا، در کتاب «دویدم و دویدم تا چهارده

معموم»، در بسیاری موارد، تشبیهات و

استعارات، مناسب مخاطب خردسال نیست و با

پیچیدگی‌هایی که دارد، قطعاً برای ذهن ناآموخته

کودک دشوار خواهد بود:

\*. محمود کیانوش، شعر کودک در ایران، نشر آگاه، ص

ناگهان،

زنجیر در صدا کرد  
چه خوشحال  
دوید و در را وا کرد  
یه خورشید  
میان درگاه او مد  
غروب بود  
شوهر آن ماه او مد

غنچه‌ای که باز است، موقعیتی ثابت و ایستا دارد. اما دهان در حین صحبت، نمی‌تواند این‌گونه باشد. تشبیه دهان به غنچه‌ای باز، یعنی ثابت نکه- داشتن دهان در موقعیت باز ماندن و این تصویر فردی متعجب یا مرده است! حال آن‌که شاعر می‌خواسته امام را گرم گفت و گو با خدا نشان بدهد. و یا:

دو تا چشم  
مثل دو تا ستاره  
دو تا گوش  
مثل دو ابر پاره

تا حضرت فاطمه(س)

بعید است که مخاطب خردسال، متوجه شود که خورشید، استعاره از امام علی(ع) و ماه، استعاره از فاطمه(س) است.

تصور دو ابر پاره، به جای دو گوش، تصور وحشتناکی است و کودک نمی‌تواند آن را در ابعاد و شکلی انسانی تجسم کند. در پاره‌ای موارد، اشکالات زبانی، باعث گنگی تشبیهات شده است:

صورتی  
مثل سفید برف داشت

این جمله، تعقید لفظی دارد و منظور شاعر، آن بوده است که او صورت سفیدی، مثل برف داشت. همچنین، در شعر تا حضرت محمد(ص) می‌گوید:

داد ز دم؛  
تو یک گل پیچکی  
یا که نه  
پیامبر کوچکی

اشک او  
توی دل چاه چکید  
چه اشکی  
از صورت ماه چکید  
که ماه، استعاره از امام علی(ع) است.  
او کی بود؟

ماهی میان ننو  
تاب می‌خورد  
تو آسمانِ ننو

که ماه میان ننو استعاره از امام محمدتقی(ع) است.

پیامبر کوچکی یعنی چه؟ یعنی پیامبری که کوچولوست یا پیامبر کوچکی‌ها! حال آن‌که منظور شاعر، این است که تو کوچکی پیامبر هستی!

□□□

در ترانه - مثل‌ها، هدف‌های تعلیمی و آموزشی دنبال نمی‌شود. آن‌چه مهم است، ایجاد فضایی شاد و نمایشی برای بازی و سرگرمی است. از این روست که در اکثر ترانه - مثل‌ها، برای جذابیت بیشتر، حیوانات ایفاگر نقش‌های انسانی می‌شوند و کودک، به شکلی غیرمستقیم، با نقش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی آشنا می‌شود.

در باره به کارگیری صنعت تشبیه، گفته‌اند که «مشبه به» باید اعلی و اجلی و اعراف از مشبه باشد و به زیباتر جلوه کردن مشبه کمک کند. اما در این مجموعه، در پاره‌ای موارد، تشبیهات، نه تنها به زیباتر شدن مشبه کمکی نمی‌کند، بلکه تصویری ناخوشایند ارائه می‌دهد:

لب او  
مثل یه غنچه وابود  
کنارش  
لانه مورچه‌ها بود

\*\*\*

## در تابلوهایی که در توصیف چهارده معصوم، در این مجموعه آمده است، عموماً به توصیف‌هایی کلی بسنده و کم‌تر به مؤلفه‌های شخصی زندگی هر کدام پرداخته شده است.

سؤال اساسی این است که با حضور چهارده معصوم در مجموعه‌ای مثل، قرار است چه اتفاقی بیفتد؟

آیا قرار است در این مثل‌ها ائمه، به عنوان الگوهای دینی، به کودکان شناسانده شوند تا کودک بتواند رابطه‌ای صمیمانه با آن‌ها برقرار کند و یا نه، در این مثل‌ها قصد آموزش و الگو قرار دادن و شناساندن دنبال نمی‌شود؟

همان‌قدر که قرار دادن الگوهای دینی، در هاله‌ی نفوذناپذیر تقدس و آمیختن زندگی ایشان با اسطوره و افسانه و به رخ کشیدن جنبه‌های انتزاعی و ناممکن از زندگی‌شان، راه را بر هر گونه همذات‌پنداری و الگوپذیری می‌بندد، معرفی ناقص و کلیشه‌ای و به نمایش گذاشتن پاره‌هایی پراکنده از زندگی ایشان و در نظر نگرفتن مقتضیات و شرایط زمانه که پاره‌ای رفتارها را معنا می‌کند، باعث مخدوش شدن چهره واقعی ایشان می‌شود.

زیان این شیوه، به‌ویژه برای مخاطب ناآشنایی مثل کودک، جدی‌تر است، زیرا که با این تصاویر ناقص، اولین ذهنیت‌ها را نسبت به امامان پیدا می‌کند و با این ذهنیت، سنگ‌بنای شناخت در او گذاشته می‌شود؛ سنگ‌بنایی که دیوار کج آن تا روزگار بزرگسالی بالا خواهد رفت.

\*\*\*

در تابلوهایی که در توصیف چهارده معصوم، در این مجموعه آمده است، عموماً به توصیف‌هایی کلی بسنده و کم‌تر به مؤلفه‌های شخصی زندگی هر کدام پرداخته شده است. تا آن‌جا که در پاره‌ای موارد، می‌توان عناوین اشعار را جابه‌جا کرد و اتفاقی هم نمی‌افتد، مثلاً می‌توان شعر امام حسن(ع) را مناسب هر امام دیگری نیز دانست؛ همین‌طور شعرهای مربوط به امام سجاده(ع)، امام

محمدباقر(ع) و امام علی‌نقی(ع) را.

در اکثر شعرها نشانه‌ای از رفتارهای عملی ائمه به چشم نمی‌خورد، بلکه بیشتر در فضایی رمانتیک و انتزاعی، با توصیف‌هایی از ظاهر امامان رو به رو می‌شویم:

موی او

مثل شبی سیاه بود

روی او

مثل هلال ماه بود

تا حضرت محمد(ص)

گل می‌ریخت

انگاری از نگاهش

خنده داشت

صورت مثل ماهش

تا حضرت فاطمه(س)

صورتی

مثل سفید برف داشت

باخدا

قد درخت‌ها حرف داشت

تا امام سجاده(ع)

دست او

چون گل مخملی بود

او کی بود؟

نتیجه علی بود

تا امام باقر(ع)

نگاهش

تکه‌ای نور مهتاب

صدایش

انگاری چکه‌ای آب

تا امام موسی(ع)

دو تا چشم

مثل دو تا ستاره

دو تا گوش

مثل دو ابر پاره

تا امام محمدتقی (ع)

چه نوری

فرشته یا پری بود

او که بود

امام عسگری بود

تا امام حسن عسگری (ع)

\*\*\*

تشبیهات و توصیف‌ها و فضاسازی‌ها، به گونه‌ای است که به مخاطب خردسال کمک نمی‌کند تا در ذهن خود، شخصیت‌هایی مثبت، قوی و با صلابت خلق کند. فضاسازی‌ها، برعکس شخصیت‌ها را به نوعی در موضع ضعف ترسیم و ناخودآگاه، تصویری منفی منتقل می‌کند:

موی او

مثل شنبی سیاه بود

روی او

مثل هلال ماه بود

داد زدم:

تو یک گل پیچکی

یا که نه

پیامبر کوچکی

تا حضرت محمد (ص)

شب و سیاه، بار معنایی مثبتی برای ذهن کودک ندارد و ترس و تاریکی را به یادش می‌آورد. هلال ماه، در مقابل ماه کامل، باریک و لاغر است و ناتوانی و بدحالی ماه را نشان می‌دهد. همچنین گل پیچک، گلی است که نمی‌تواند روی پای خود بایستد؛ ضعیف است و برای رشد کردن، باید به چیزی تکیه کند.

در شعر تا امام علی (ع)، از میان همه تصاویری که می‌شد از امام علی (ع) آرایه‌داد، شاعر فقط تصویر آه کشیدن و گریه کردن امام در چاه را نشان می‌دهد:

آه کشید

سرش رو توی چاه کرد

اشک او

توی دل چاه چکید

چه اشکی

از صورت ماه چکید

تا امام علی (ع)

در شعر تا امام حسن (ع)، در فضاسازی ابتدای شعر، شاعر وجود امام را با شمع یکی می‌داند و یاران امام را پروانه‌های دور شمع می‌نامد و در آخر، لحظه مرگ امام را این‌گونه توصیف می‌کند:

شمع ما

آهی کشید و آب شد

آسمان

روی سرش خراب شد

تا امام حسن (ع)

در شعر تا امام حسین (ع)، امام حسین (ع)، در مقابل مردانی که به روی او تیغ می‌کشند، هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و فقط فرشته‌ها هستند که جیغ می‌کشند:

چند تا مرد

به روی او تیغ زدند

ناگهان

فرشته‌ها جیغ زدند

تا امام حسین (ع)

و در شعر تا امام موسی کاظم (ع)، تصویر آدمی است که در زندان نشسته، هیچ کاری نمی‌کند و دیگران برایش آب و نان و خرما گذاشته‌اند:

تو زندان

نشسته بود به آقا

کنارش

آب بود و نان و خرما

تا امام موسی کاظم (ع)

به دستانش

هیچی النگو نداشت

تو صندوق

لباس‌های نو نداشت

(با اغماض از این که «النگو» و «نو» نمی‌توانند

با هم قافیه باشند) و یا در شعر تا امام علی(ع)

می‌گوید:

کفش او

کهنه بود و پینه داشت

غصه‌ها

امام توی سینه داشت

کودک با شنیدن این شعر، دچار این ذهنیت

می‌شود که چون حضرت فاطمه النگو و لباس نو

نداشته و کفش امام علی(ع) کهنه بوده، پس النگو

داشتن و کفش و لباس نو داشتن، کار بدی است و

می‌تواند گناه باشد و علامت بی‌دینی! کودک با

فراکنی این موضوع درباره خودش و دیگران،

دچار حس گناه می‌شود و ناخودآگاه، دست به

نوعی تقسیم‌بندی می‌زند که در یک سو، امام و دین

و بی‌النگوی و کفش و لباس پاره قرار دارد و در

سوی دیگر، النگو و کفش و لباس و نو و شادی.

شاعر در آرایه تصاویر از ائمه، چندان دریند

سوابق ذهنی و تاریخی نیست، مثلاً در شعر تا امام

محمدتقی(ع)، نوزادی ایشان در نئو تصویر شده

است، اما چرایی آن چندان معلوم نیست. ما درباره

نوزادی امام محمدتقی(ع) نکته‌ای نمی‌دانیم که به

ویژه کردن نوزادی ایشان اشاره داشته باشد. حال

آن که مثلاً درباره عیسی(ع) می‌تواند این‌گونه باشد.

\*\*\*

شاعر در این مجموعه، کوششی برای برقراری

ارتباطی صمیمانه و نزدیک، بین مخاطب خردسال

و امامان نمی‌کند، بلکه با استفاده از شناسه‌های تکره،

هم چنان بر غریبگی و ناشناسی آن‌ها اصرار

می‌ورزد:

در چهارده تابلو آرایه شده از چهارده معصوم،

منطقی خاص دنبال نمی‌شود. در جایی، نوزادی یک

امام ذکر می‌شود و در جایی دیگر، آخرین لحظه

زندگی‌اش؛ در جایی کودکی و در جایی بزرگسالی.

در بعضی شعرها هم اصلاً امام حضور ندارد؛ مثل

شعر تا امام رضا(ع):

دویدم و دویدم

به آهوئی رسیدم

صیادی

به دنبال آهو بود

می‌دوید

به دست او چاقو بود

من بدو

او بدو، آهو بدو

پشت ما

آب توی جو بدو

دویدم

دویدم و دویدم

ناگهان

به گنبدی رسیدم

چه نوری

برق می‌زد از طلا بود

خورشیدی

انگار آن بالا بود

ناگهان

آهو دوید مثل باد

شکارچی

نشست و گریه افتاد

شاعر با ذکر گوشه‌هایی از زندگی ائمه، بدون

در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی و شرایط

موجود آن روز، کمک می‌کند که کودک، دین را با

حسی از گناه بیاموزد. مثلاً در شعر تا حضرت

فاطمه(س) می‌گوید:



در چهارده تابلو ارایه شده از چهارده معصوم، منطقی خاص دنبال نمی‌شود. در جایی، نوزادی یک امام ذکر می‌شود و در جایی دیگر، آخرین لحظه زندگی‌اش.

در این جا «یه آقا»، امام موسی کاظم (ع) است.

دویدم و دویدم  
به آقایی رسیدم

و آقا در این جا، امام جعفر صادق (ع) است.

\*\*\*

در نمونه‌های قدیمی «دویدم و دویدم»، وقتی کودک به دو تا خاتون می‌رسد، یکی به او نان می‌دهد و دیگری آب. بدین طریق، رابطه‌ای بین کودک و خاتون‌ها برقرار می‌شود و آن‌ها دیگر غریبه نیستند، اما در شعرهای این کتاب، چنین اتفاقی نمی‌افتد.

\*\*\*

و سرانجام، این‌که کاش شاعران توانا و ناشران دولتی، کار برای کودکان را با دستمایه‌های مذهبی، تا این اندازه با ساده‌انگاری همراه نمی‌کردند.

یک شتر

کنار جو آب می‌خورد

یک پسر

سوار او تاب می‌خورد

منظور از یک پسر، حضرت محمد (ص) است.

همه چیز

دور و برم می‌چرخید

یه آقا

دور حرم می‌چرخید

در این جا منظور از «یه آقا»، امام محمد باقر (ع)

است.

تو زندان

نشسته بود یه آقا

کنارش

آب بود و نان و خرما

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی